

- **با طنز، قدر تمنند؛ با فکاهه، سطحی‌نگر بی‌ درد** / یادداشتی بر دفتر رباعی‌های جلیل صفربیگی با نام «هزج»
- **یادی از اشاعر دیگر آن شاعر سفر کرده** / نگاهی به مجموعه‌شعر «در ملکوت سکوت» اثر دکتر سیدحسن حسینی
- **زنی در جدال با زاول** / یادداشتی کوتاه بر کتاب «خاتم کارکوب»

**یادداشتی بر دفتر رباعی‌های جلیل صفربیگی با نام «هزج»**

# با طنز، قدرتمند

# با فکاهه، سطحی‌نگر بی‌درد

**الف.م.نیساری:** رباعی‌را همه‌می‌شناسیم و اعتبارش را در شعر و زبان پارسی می‌دانیم. رباعی به همراه دوبیتی، از کوتاه‌ترین و اصیل‌ترین قالب‌های شعر پارسی هستند، چون پیش از اسلام دوبیتی را ترانه می‌نامیدند. رباعی نیز قالب ابتدایی ایرانیان و از نظر بسیاری ابداع رودکی است. در هر حال، جداز از قابلیت‌های برجسته این دو قالب، ایرانی بودن آنها نیز اهمیتش را نزد ما دوچندان می‌کند.

پیشینه رباعی‌پشتوتانه و اعتبار آن است که به‌واسطه رباعیات خیام از اعتبار بیشتری نیز برخوردار شده است. علاوه بر این، به‌این اعتبار، عطار نیشابوری، مولانا،بوسیدابولخیر و باباقلش کاشانی که ۴ تن از مفاخر ادبیات و عرفان ما هستند، بیش از پیش افزوده‌اند. در واقع اغلب شاعران از قرن‌های دور تا مشروطه و تا ظهور شعر نو، همه اهل رباعی‌گفتن بودند. حتی اگر شده به تفنن. علاقه وافر پدر شعر نو، نیما یوشیج به این قالب جادویی بود. تا به آنجا بوده که وی حدود ۶۰۰ رباعی سروده؛ هر چند به غیر از حدود ۲۰ رباعی، مابقی ضعیف و متوسطند. حالا اسرار نیما برای انباشتن این همه رباعی چه بوده و چرا، معمای است که پاسخش نمی‌تواند احیای رباعی بوده باشد!

بعداز نیماوجریان شعر نیمایی هم که‌همه قالب‌هامتنوخ شدند و تنها غزل بود که آن نیز با توجه به گرایش تنی چند از شاعران نوگرا به آن، ابتدا به عنوان تفنن، بعد هم به عنوان شاخه‌ای کوچک از جریان نو معاصر، زیرسیبیلی پذیرفته شد تا اینکه یک روز غولی شود برای خودش؛ یک غول زیبا. بعد از انقلاب هم بنا به دلایل عدیده، اغلب قالب‌های کلاسیک احیا شد و رواج یافت. غزل که از پیش فرصت بهتری برای احیا شدن داشت، موقعیت بسیار عالی پیدا کرد. بعد از غزل هم رباعی رواج یافت و به طرز عجیبی دچار تنوع شد، تا آنجا که در یکی دو دوره از بعد از انقلاب، اغلب شاعران رباعی می‌گفتند یا رباعی هم می‌گفتند.بعداز مجموعه رباعیات منصور لوجی با نام «حالی ست مرا» که در سال ۱۳۵۸ منتشر شد و هیچ‌گونه تازگی نداشت و معمولی بود،سیدحسن حسینی و قیصر امین‌پور با نگاه و زبان تازه‌ای به رباعی، آن را احیا کردند که البته سهم سیدحسن بیشتر بود. در میان نسل دوم و سوم شاعران بعد از انقلاب نیز سیدعلی میرافضلی، بیزن ارژن، ایرج زبردست و جلیل صفربیگی از جمله رباعی‌سرایان شایخ و درجه‌یک‌ی هستند که کتاب‌های‌شان همواره به چندین چاپ رسیده و می‌رسد و این امر سبب می‌شود شعر امروز ما کم‌کم از بحران مخاطب خارج شود.

دفتر رباعی‌های جلیل صفربیگی «هزج» نام دارد و این نام،

هیچ ارتباط معنایی، اعم از مستقیم و غیرمستقیم، با رباعی ندارد، مگر اینکه بگوییم بحر هزج ۴ کُر دارد و رباعی هم؛ یعنی تنها وجه اشتراک‌شان همین ۴ رکن داشتن باشد و بس.

- **با طنز، قدر تمنند؛ با فکاهه، سطحی‌نگر بی‌ درد** / یادداشتی بر دفتر رباعی‌های جلیل صفربیگی با نام «هزج»
- **یادی از اشاعر دیگر آن شاعر سفر کرده** / نگاهی به مجموعه‌شعر «در ملکوت سکوت» اثر دکتر سیدحسن حسینی
- **زنی در جدال با زاول** / یادداشتی کوتاه بر کتاب «خاتم کارکوب»

آن که نتواند دید» را نیز تداعی می‌کند

به دنبال این بحث، باید بگوییم صفربیگی گاه با کمک از مجوزهایی که فکاهه برای ساختن هر نوع کلمه و ترکیب و جمله در اختیار او می‌گذارد، سعی در پررنگ‌تر کردن وجه شوخی یا به دست آوردن آن از هر جای ممکن دارد. جلیل صفربیگی در رباعی ذیل، این‌بار با «باعبد» از «باعیدن» کارش را کرده و ایجاد طنز و القای آن می‌کند:

«چشمان تو روشنی‌خورشید من است
پایان شب سیاه‌تردید من است

روزی که بیایی، اول فرودین

شعری که بخوانی تو، رباعید من است»

اما گاه کم‌کم و گاهی هم زیاده‌باد صفربیگی از ساختن کلمات و ترکیبات و افعال سناستگی چنان کفیور می‌شود که بکسره خود را در دامان فکاهه می‌اندازد. در صورتی که هویت و سیلاب رباعی‌های او با نام «هزج»، هویت و بلاک و نشانی یک کتاب و مجموعه جدی است و مجوزش، حتی مجوز یک کتاب طنز هم نیست. به اینجور کارها می‌گویند بچه‌بازی و رفتار به آن، توهین به شعور مخاطب است. در واقع صفربیگی به جای اینکه مخاطب را با این نوع کارها گول بزند و کتاب فکله‌ای‌اش را به جای کتاب جدی به دستش بدهد که پیگرد قانونی

هم دارد، این دسته‌از اشعارش را با نام فکله‌ای‌های جلیل صفربیگی به چاپ برساند. آفت دارد؟! خب! پس لطفاً دیگر این‌گونه رباعیات و اشعار فکله‌ای را در قالب و قاب کتاب‌های جدی و طنز، خاصه طنز فاخر به خوردم مردم ننهد:

«هی غلت زدم در خود و غلتک خوردم

مشت و لگد بزرگ و کوچک خوردم

در بند تو در پای دماوند توام

یک عمر من از تو لاک‌پشتک خوردم»

به بسیاری از رباعیات این دفتر کم‌وبیش عامل فکاهه دخیل است اما اغلب آنقدر زنده و نفوذیافته در کار نیست که نتوان آنها را با اغماض به حساب طنزای گذاشت. البته طنزای‌هایی در این حد که شاعر با «تعم» در «عاشقانعم» یا با ترکیب «وحشی» و «شیر» و ساختن «وحشیر» و کارهایی از این دست، بخواهد کمی تا قسمتی لبخندی ملیح بر لبان

جلیل صفربیگی ۴۴ ساله، مشهور به «شاعری رباعی‌سرا»ست و پس از آن تا حدی نیز مشهور است به «شاعر» شعرهای کوتاه» او شعرهای کوتاه نیمایی و سپید خوبی هم دارد اما کمتر اتفاق می‌افتد این دسته از اشعار او در حد و اندازه‌های رباعیاتش باشد.

مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی رباعی‌های صفربیگی، طنزی‌است که با اشعار، بویژه رباعیاتش درآمخته است؛ طنزی که‌البته کم‌وبیش به‌سمت فکاهه پیش رفته و رباعیات شاعر را خراب یا سطحی می‌کند. اما گاهی، این فکاهه نیز با طنز و جد رباعی صفربیگی درآمخته، با حفظ حد و اندازه‌های خود در تناسب با محتوا، یعنی با حفظ دقیق هارمونی، صدایی می‌آفریند شنیدنی و شعری خواندنی. البته اغلب این اتفاق‌های خوب با حذف فکاهه و حفظ طنز شکل می‌گیرد.

ویژگی شخصی یا شعری جلیل صفربیگی در به چنگ آوردن طنز از هر جا و از هر چیز نهفته است- حتی گاهی تا این حد از غافلگیری مخاطب که تنها مصراع بی‌قافیه سوم رباعی را در مصراع چهارم بیاورد!

«با آنکه خماریم و خراب چشمش

یک پلک زرتیم به خواب چشمش

مستی و خراب از شراب چشمش

انگور شود هر که بنیند ما را!»

البته مصراع چهارم، ضرب‌المثل مشهور: «تا کور شود هر

آن پختگی و تازگی و جلالت ۳ مجموعه اول سیدحسن را ندادند. «در ملکوت سکوت» یکی دیگر از مجموعه‌شعرهایی است که پس از درگذشت سیدحسن منتشر شده است. چاپ دوم این کتاب نیز توسط انتشارات انجمن شاعران ایران در ۱۲۴ صفحه منتشر شده و شامل اشعار نیمایی و سپید است.

یکی از ویژگی‌های اشعار نیمایی و سپید او قافیه‌پردازی‌های بجا و دقیق در این دو شیوه است که سبب استحکام و نظم کلام می‌شود؛ تا جایی که ممکن است مخاطب احساس کند قافیه‌پردازی یکی از ملزومات شعر نیمایی و سپید است؛ چنان که نیما در اشعار نیمایی خود و احمد شاملو نیز در اشعار سپید خود چنین کرده و چنان در انذهان این‌باور را کاشته‌اند که انگار قافیه از واجبات شعر نیمایی و سپید است، البته از واجبات کفایی! با این همه اشعار او، همچون همه شاعران اصل، دارای قافیه نیست، چرا که او به طبیعی بودن و تسیر طبیعی اشعار اعتقاد دارد. به این معنا که قافیه باید در جای خود بنشیند؛ جایی که متعلق به او است و این تعلق، هر اثری را زیباتر می‌کند؛ نه اینکه قافیه‌ها آگاهانه و عمدی در شعر کاشته شوند که سبب خارج شدن شعر از دایره طبیعی و موجب مصنوعی‌شدن کار می‌شود. یکی از این قافیه‌پردازی‌های طبیعی در شعر نیمایی «نتحال» «در سکوت ملکوت» سیدحسن حسینی اتفاق افتاده است. در این شعر سیدحسن با استادی، ابتدا در مصراع اول با قافیه و ردیف «بیچاره کردند» ذهن مخاطب را آماده می‌کند و پس از آن بند اول شعر را با ۲ قافیه «خواندم» و «اندم» انسجام و استقلال می‌بخشد؛ سپس در بند دوم باز سطر اول تکرار می‌شود اما این‌بار برای نظم و استحکام‌بخشیدن بند دوم و به کلیت شعر با «پاره کردند»، پاره اول و دوم را به هم می‌دوزد:

«مرا چشم‌های تو بیچاره کردند
من این گله کافذی را

به تشویق پلک تو در کوچه خواندم

عجب خام بومد

به سوی عجب گرگ‌زار مهیبی

من این گله کافذی را

ندانسته ارامم...

مرا چشم‌های تو بیچاره کردند

اگر باورت نیست

بیا و ببین

پوزه‌های منظم

**نگاهی به مجموعه شعر «در ملکوت سکوت» اثر دکتر سیدحسن حسینی**

## آن شاعر سفرکرده!

**وارش گلجلی:** سیدحسن حسینی نه‌تنها یکی از شاعران برجسته در شعر انقلاب، بلکه یکی از بنیانگذاران شعر انقلاب است. او با روان ساختن تازگی زبان، زبان پرخاسته از جان انقلاب در رباعی و با سرریز کردن روح حماسی در آن، این قالب تفکر و اندیشه را احیا و آن را برای خدمت به انقلاب و اسلام، بویژه مذهب تشیع مهیا کرد، چرا که انقلاب اسلامی ریشه در دین اسلام و مذهب تشیع دارد. از این رو است که بخشی از اشعار شاعران انقلاب، از آن انقلاب است و بخش دیگر آن درباره اسلام و تشیع و از آن اسلام و تشیع است و حتی می‌توان گفت بخش سوم آن، از آن اشعاری که توأمان انقلاب و تشیع است یا توأمان دفاع‌مقدس و تشیع؛ یعنی مفاهیم و ساختار معنایی این‌گونه و این‌دسته از اشعار در یک پستر می‌آید، جمع می‌شود و یکدیگر را جذب کرده و به وحدت می‌رسد.

–جهی برحِم–

با زوزه‌های مُقفی

جگر گوشه‌های مرا پاره کردند!»

این دفتر، دفتر آیینی و انقلابی سیدحسن حسینی نیست؛ دفتر عاشقانه‌های آرام و نجیب او است، نظیر شعر «حادثه»:

«بر پشت گردنه صبح

نسیم چهرات وزید

زمان– چون کودکی سراسیمه–

زمین خورد

و باد

چشم‌های مرا بُردا»

و نیز جای اشعار عاشقانه آرامی است که گاه شکل ملیحی از نیایش به خود می‌گیرد:

«آسمان

بزرگ شده بود

و دایه‌های نورانی

زمین را

از شیر گرفته بودند.

از کرانه سکوت

لب‌های موزونت می‌وزید

و حجم بی‌ترحم لبخندت

در دست‌های کوچک دل، جا نمی‌گرفت!»

و شعر «قیامت نام تو» که تلفیقی از عاشقانه‌های آرام و نجیب است و نیایش‌های پنهان؛ با تعبیری نو، زیبا و بدیع:

«واژه‌هایی که من دارم

ولگردی نمی‌کنند

تو به تمامی، طبیعی

رودی کفالود

و کوزه از هر کجای تو

آب را درپوزه می‌کند

تیری از کمان دل

بینداز

تا گراز‌های تو برید

پوزه برگیرند

و آسمان

برای کبوتران،

صاف‌تر از همیشه

چهارشنبه ۷ اسفند ۱۳۹۸

وطن‌امروز | شماره ۲۸۷۶

## شعر و ادب

### نقد

**یادداشتی کوتاه بر کتاب «خاتم کارکوب»**

### زنی در جدال با زاول

### آرش چراغی

کتاب «خاتم کارکوب» امر محالی است که ممکن شده است؛ افسانه‌های واقعی که تن آدمی را به لرزه در می‌آورد، براستی آیا این ادبیات است که چنین تجربه شگرفی را آفرینده است؟ آری! دقیقاً در این

نقطه از ادبیات است که آدمی به واقعیت زیست شده ایمان می‌آورد و اساساً در این لحظه است که امر واقع چنان تاز و بود تخیل را در هم می‌نورد که چشم‌ها از تعجب بی‌رون پریده و قلب آدمی از حجم سنگین واقعیت قبض و بسط می‌شود. براستی اگر خالق قصه‌گویی زندگی و زمانه شخصیتی همچون خاتم زهرا کارکوب‌زاده را از ابتدا تا پایان تخیل می‌کرد هیچ مخاطب آگاه و ناآگاهی قادر نبود این حجم از رخداد را باور کند. اما در کمال ناباوری و در حالی که صورت نگارنده این سسطور از شرم توفنده سرخ شده است، باید تأکید کرد این اثر و تمام آنچه در آن رخ می‌دهد واقعیتی عریان است که با مولاناکی بسیار بر زنی رنجور او را یکنگری شیدا واقع شده است.

کتاب خاتم کارکوب روایت زندگی و زمانه مادر شهیدان کارکوب‌زاده در یک فراز است که خاتم رضیه غیبشی آن را تدوین و به نگارش در آورده است. زهرا کارکوب‌زاده در این اثر روایتگر روزه‌های پرفراز و نشیب کودکی تا کهنسالی خودش و همچنین رازی قصه‌گوتنگی محاصره و ویران شدن شهر آبادان و در نهایت مرثیه‌سرای شهادت پسرانش در جدال با دشمن بعثی است.

مهم‌ترین ویژگی بارز کتاب حاضر ساختار غیر گزارشی و رمان گونه آن است که پرهیز از تاریخ‌نویسی ژورنالیستی و کشاندن مخاطب به دل واقع به‌واسطه زبان منطقف و ملموس راوی‌اش جذابیت بی‌حد و وصفی به روایت راوی قصه‌گوی کتاب عطا کرده است. انسجلی که میان عناصر ساختاری و پاره‌های محتوایی کتاب دیده می‌شود، همگی از ذهن قصه‌گو و حافظه منسجم رایو کتاب نشأت می‌گیرد که با وجود فاصله زمانی بسیار با اصل واقعه، ضرورت‌های موقعیت هر واقعه و وضعیت روحی و روانی راوی در هر واقعه را بدرستی به مخاطب انتقال می‌دهد.

در تبیین اساسی‌ترین بن‌مایه کتاب حاضر، در کنار ساختار منسجم و شخصیت مرکزی قوی و مستحکم روایت، باید به اصل باورپذیری وقایع اشاره کنیم، زیرا به سبب جریان یافتن حوادث بر کالبد جغرافیای واقعی و استعاره‌های واقعی فرهنگ ایرانی (جنگ)، مخاطب آنان را پذیرا بوده و همین امر ممکن است که مخاطب را در خوانش روایت چشم‌نواز راوی در بازنمایی آنچه بر وی گذشته است، دگرگون می‌کند.

### نگاه

### جمع اضداد

### مهدی خدادادی

بعضی از انسان‌ها تپ نیستند، شخصیت هستند. این آدم‌ها شبیه ندارند و به همین علت نمی‌شود پیش‌بینی‌شان کرد. شخصیت اصلی کتاب «بادیگار» از این دسته انسان‌هاست؛ انسانی هم



خشن و جدی، هم رؤف و شوخ و شنگ. انسانی که در کار آنقدر جدی می‌شود که همه از او حساب می‌برند و در وقت استراحت همین انسان آنقدر دیگران را می‌خنداند که نفس کم می‌آورند. فردی که گاهی آنقدر بی‌رحم می‌شود که شوخی‌هایش با برادر و رفیقش رنگ می‌شود مادر تمام گربه‌های کوچک. جرأت و جسارتش آنقدر زیاد است که اگر رهایش کنند در دهان شیر می‌رود و همین انسان گاهی ساعت‌ها با ماهی‌های آکواریومش وقت می‌گذراند و حرف می‌زند. همه این خصوصیت‌ها در وجود یک نفر جمع شده است؛ در شخصیت عبدالله باقری و او را به جمع اضداد مبدل کرده است.

«عبدالله»ای که نوید آمدنش را در خواب و بیداری به مادرش می‌دهند «حامنت سبزی می‌شود» و نامش را در خواب خواهر شهیدی در محله‌شان به مادرش متذکر می‌شوند. «عبدالله»ای که از کودکی محافظ می‌شود. محافظ پدر و مسادر و برادرهایش، بعد هم محافظ رئیس جمهور و همسر و فرزندان و حتی دوستان و رفقایش. بسیاری در حریم حفاظتش بودند و او همه را زیر بال و پرش داشت.

«عبدالله»ی که با وجود در مضیقه بودن از لحاظ اقتصادی، از فرصت ویژه شغلش به نفع خویش هیچ‌وقت استفاده نکرد. تفاوت عبدالله در کارش با محافظ روسای جمهور در سایر کشورها به وضوح مشهود بود. اگر در دستش به صورت یک نفر می‌خورد یا ناخواسته کسی را هل می‌داد، پیدایش می‌کرد و از او عذر خواهی می‌کرد و حرایت می‌گرفت، در حالی که محافظان روسای جمهور در سایر کشورها در زمان بروز فشار جمعیت، با خشونت مردم را کتک زده و پراکنده می‌کنند.

کتاب «بادیگار» شرح دلدادگی‌هاست؛ دلدادگی مادر و پدر به فرزند، دلدادگی برادری به برادرش، دلدادگی یک زن به شوهرش، دلدادگی فرزندی به پدرش، دلدادگی دوستی به دوستش، دلدادگی هم‌زمزی به هم‌زمش و دلدادگی یک انسان به مقصود عبدالله دل‌داده اباعبدالله(ع) بود و به همین خاطر برای محافظت از حریم حرام حضرت زینب(س) راهی سوریه شد و در تاسوعای سال ۱۳۹۴– پس از رشادت‌های بی‌مثال در کفر عبید که بعد به افتخار او نامش به تل حاج عبدالله تغییر کرد– به شهادت رسید. این دلدادگی سبب شد تمام مراسم‌های عبدالله با مراسم امام حسین(ع) متقارن و نامش برای همیشه تاریخ ماندگار شود.

کتاب «بادیگار» به قلم افروز مهدیان روایت زندگی شهید منافق حرم عبدالله باقری در ۲۴۸ صفحه توسط انتشارات روایت فتح چاپ شده و در اختیار مخاطبان قرار گرفته است.